فهرست

[مقدمه 2](#_Toc58922752)

[فرع چهارم: 2](#_Toc58922753)

[حکم عدم تطابق ظاهر با باطن 4](#_Toc58922754)

[صورت اول: 4](#_Toc58922755)

[صورت دوم: 5](#_Toc58922756)

[صورت سوم: 5](#_Toc58922757)

[وجود مخصص در مسئله 7](#_Toc58922758)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

# مقدمه

مبحث اخیری که در باب محبت طرح شد طوایف خاصه‌ای بود که به‌طور ویژه نسبت به محبت به آن‌ها تأکید شده بود. این بحث سابق در مورد ترغیب و تأکید ویژه‌ای شده. بحث ماقبل اخیر بود. در آن یک استدراک کوچکی دارم و بعد ادامه بحث قبل.

در آن خصوص موارد دیگری هم به‌طور ویژه علاوه بر آن شش یا هفت مورد، مورد تأکید قرارگرفته است. در ص 146 به بعد در کتاب المحبه ملاحظه کنید. از قبیل مثلاً جار (همسایه) یا حمله قرآن یا ذریه پیامبر گروه‌های دیگری هستند که در ص 147 به بعد در قسمت اخیر باب که النوادر هست به این‌ها هم اشاره‌شده و جای آن هست که موردتوجه قرار گیرد و سندش بررسی شود. این استدراکی بود که ما غیر بحث محبت عامه نسبت به مسلمان و مؤمن، گروه‌های خاصی مورد تأکید بودند که چند طایفه را قبلاً بحث کردیم و چند طایفه دیگر هست که هرکدام یکی دو روایت دارد و ریزه‌کاری‌هایی دارد که جای خودش انجام خواهد شد.

بحث اخیرمان این بود که بعضی احکامی که در باب محبت هست را اشاره می‌کردیم. بعضی آداب آن را اشاره کردیم. آخرینش اظهار محبت بود که بحث شد. عنوان دیگری هست که در روایات زیادی بحث شده تداوم بخشیدن به ود و صداقت پیشین است. رفیقان و صدیقان پیشین را حفظ کن. حال یا فقط ود را می‌گوید یا علاوه بر آداب معاشرت ود را هم می‌گوید. در ص 119 روایاتش آمده: «ان الله یحب حفظ ود القدیم»،[[1]](#footnote-1) «ان الله یحب الملازمة عند اخاء القدیمه فداوموا علیها».[[2]](#footnote-2) شاید در بین مجموعه روایات روایت معتبری پیدا شود، اگر نشود هم مجموعاً تأکید استحبابی بر این مسئله وجود دارد، تأکید ویژه‌ای نسبت به اصدقاء پیشین. این سه موضوع بود که تا اینجا در فروع بحث اشاره شد.

# فرع چهارم:

فرع چهارمی که قابل‌طرح است این است که اظهار محبت و دوستی بدون اینکه در قلب آن محبت و دوستی باشد درواقع یکی از مسائلی است که در روایات موردتوجه قرارگرفته است. خود این به دو صورت تقسیم می‌شود یکی اینکه کسی اظهار مودت و دوستی بکند درحالی‌که در قلب او دوستی نیست. صورت دوم بالاتر اظهار دوستی بکند درحالی‌که در قلبش بغض است. این هم از مسائلی است که در روایات موردتوجه قرارگرفته است. بعضی روایات به‌صورت اول بعضی به‌صورت دوم اشاره دارد و بعضی اطلاقی شاید داشته باشد که هر دو صورت را بگیرد. وجه مشترک دو صورت این است که ظاهر با باطن تطابق ندارد. چند روایت بحث بکنیم:

روایت اول تفسیر عیاشی که طبعاً سندش مقطوعه است:

 «عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه ع قال: قال رسول الله ص‏ ثلاثة لا يَنْظُرُ الله‏ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ‏: المرخي ذيله من العظمة و المزكي سلعته بالكذب، و رجل‏ استقبلك‏ بود صدره‏ فيواري [و قلبه‏] ممتلئ غشا».[[3]](#footnote-3)

نمودش همان دوستی قلبی است ولی در قلبش ود نیست.

روایت دوم از ثواب الاعمال از سکونی از امام صادق نقل شده و در منابع عامه هم از حضرت سلمان از پیامبر نقل شده است:

«أَبِي ره قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ إِذَا ظَهَرَ الْعِلْمُ‏ وَ احْتُرِزَ الْعَمَلُ‏ وَ ائْتَلَفَتِ الْأَلْسُنُ وَ اخْتَلَفَتِ الْقُلُوبُ وَ تَقَاطَعَتِ الْأَرْحَامُ هُنَالِكَ‏ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمى‏ أَبْصارَهُمْ»[[4]](#footnote-4)‏

روایت بعدی از پیامبر نقل شده ولی سند ندارد. از درالمنثور و منیه نقل شده است

«وَ قَدْ قَالَ ص‏ إِذَا تَعَلَّمَ النَّاسُ الْعِلْمَ وَ تَرَكُوا الْعَمَلَ وَ تَحَابُّوا بِالْأَلْسُنِ‏ وَ تَبَاغَضُوا بِالْقُلُوبِ وَ تَقَاطَعُوا فِي الْأَرْحَامِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ‏ عِنْدَ ذَلِكَ‏ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمى‏ أَبْصارَهُمْ‏».[[5]](#footnote-5)‏

روایت بعدی از قصص‌الانبیا نقل شده:

«وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ ع أَنْ‏ الْعِبَادِ تَحَابُّوا بِالْأَلْسُنِ وَ تَبَاغَضُوا بالقلوب وَ أَظْهَرُوا الْعَمَلِ لِلدُّنْيَا وَ أبطنوا الْغِشِّ وَ الدغل».[[6]](#footnote-6)

حتماً ادامه‌ای دارد که اینجا نیاورده. اظهار محبت و در دل کینه نهان کردن هم اینجا آمده. روایت بعد از غرر است:

«رُبَّ مُتَوَدِّدٍ مُتَصَنِّع‏»‏.[[7]](#footnote-7)

عنوان باب هم التصنع است که با این روایت سازگاری دارد. روایت بعد در ص 123 در ادامه روایات قبلی که عنوان بخش التصنع است از نهج‌البلاغه خطبه 108 است وقتی فتنه بنی امیه را بررسی می‌کند می‌رسد به این‌که:

«وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذِئَاباً وَ سَلَاطِينُهُ سِبَاعاً وَ أَوْسَاطُهُ أُكَّالًا [أَكَالًا] وَ فُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتاً وَ غَارَ الصِّدْقُ وَ فَاضَ الْكَذِبُ وَ اسْتُعْمِلَتِ‏ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوب».[[8]](#footnote-8)‏

در همین خطبه هست که

«وَ تَوَاخَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَ تَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ وَ تَحَابُّوا عَلَى‏ الْكَذِبِ‏ وَ تَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ»[[9]](#footnote-9)

هیچ‌کدام سند معتبری نداشتند اما بعید نیست انسان بتواند به آن‌ها اعتماد کند زیرا هم تعدد روایت دارد و هم در حدی است که انسان بتواند شائبه‌ای پیدا کند که مانع از اعتماد شود یا موجب جعل و دس و تحریف شود بعید است در آن باشد. ازاین‌جهت است که اصل مسئله قابل‌قبول می‌شود فی‌الجمله. ازنظر قواعد هم مسئله قابل‌بحث است و آن این است که این عدم تطابق ظاهر با باطن حکمش چیست؟ بحث فراتر از موضوع بحث ماست. عدم تطابق ظاهر با باطن حکمش چیست؟

# حکم عدم تطابق ظاهر با باطن

چند صورت وجود دارد که باید توجه کرد:

## صورت اول:

یکی صورتی که اخبار صریح به امر قلبی داشته باشد درحالی‌که آن امر قلبی نیست. این از باب اطلاقات حرمت کذب حرام است. در دل دوستی ندارد بگوید من شمارا دوست دارد. این مثل هر خبر غیر مطابق با واقع است که حرام است. فرقی هم نمی‌کند که دوستی در او نباشد یا بغض باشد و او برخلاف آن و غیر مطابق با آن اخبار کند. اخبار به لفظ به شکل صریح. حرمت کذب این را در برمی‌گیرد.

سؤال: ادله حرمت غش و اغراء به جهل و این‌ها چه؟

جواب: عناوین دیگر هم ممکن است بیاید. اغراء جهل و فریب دادن عناوین دیگری است که می‌تواند بر آن مترتب شود که اینجا وجود دارد. البته در کذب به خود این‌ها تمسک می‌شد ولی این‌ها عناوین مستقلی است. از جهتی خبر خلاف واقع می‌دهد و مصداق کذب است و مشمول اطلاقات و عمومات حرمت کذب می‌شود. اگر هم در مواردی آثاری بر این مترتب می‌کند که موجب صدق غش می‌شود یعنی کلاه سر او می‌گذارد، حال صرف اینکه غش در معامله حرام است اما هرجایی غش حرام باشد این‌طور نیست، لااقل کراهت دارد این‌طور اظهاراتی که او فریب می‌خورد. البته هر نوع فریب خوردن هم حرام نیست. در معامله می‌گویند حرام است اینجا غش هست ولی حرام نیست بلکه مکروه است. اغراء به جهل هم همین‌طور است، مواردی که او اثر بر آن مترتب کند چه در معامله چه در اقدامات خاصی حرام است. مطلق اغراء به جهل حرام نیست. عرض شود که بنابراین کذب بر این صادق است و عناوین دیگر در حد عناوین تنزیهیه صادق است و ممکن است عناوین تحریمیه هم در بعضی موارد غیر کذب هم بر آن صادق باشد.

سؤال: کذب خبری است یا مخبری؟

جواب: صدق خبری است دیگر؛ یعنی چیزی می‌گوید که واقع ندارد. کذب که می‌گوییم کذب خبری است.

سؤال: یک خصوصیتی اینجا دارد که اظهار محبت خبری که مؤونه دارد که اظهار کذب باشد و آن اینکه طوایفی داریم ...

جواب: باید ببینیم مقیدی داریم یا نه. اطلاقات کذب این را می‌گیرد. قاعده‌ایم است. یکی دو روایت داریم که شاید کسی ادعا کند این تخصیص خورده است.

## صورت دوم:

اظهار آنچه در باطن است با کلام صریح مطابقی نباشد بلکه با کلامی باشد که مدلول التزامی‌اش کذب است. در دل او را دوست نمی‌دارد یا حتی دشمن می‌دارد در ظاهر هم نمی‌آید به‌صراحت اعلام کند که من شمارا دوست می‌داردم بلکه سخنانی می‌گوید که عرف از آن برداشت می‌کند که خبر از وجود ود و محبت می‌کند. به دلالت التزامیه دلالت دارد این‌طور حرف زدن، دلالت التزامیه دارد بر اینکه حب و مودت است درحالی‌که نیست این هم یک قسم است که در مباحث کذب بحث کردیم و بعید ندانستیم که ادله و اطلاقات کذب این را هم بگیرد؛ زیرا هم اخبار مطابقی را می‌گیرد هم اخبار به نحو دلالات التزامیه که مشمول اطلاقات حرمت کذب می‌شود. بحث‌هایی در بحث کذب داشتیم. مدلول التزامی باشد بین بالمعنی الاخص یا اعم یا غیر بین داریم. غیر بین هم دلالت به‌حساب می‌آید چه دلالت لفظی یا عقلی. گاهی در حد دلالت نیست و اشعار است که مشمول این نیست.

## صورت سوم:

 اخبار قولی نیست چه به دلالت مطابقی چه التزامی، بلکه نوعی برداشت از عمل است. عملی انجام می‌دهد که همه برداشت می‌کنند که در دل او علاقه و محبت هست درحالی‌که نیست. این مدلول‌های فعل است که بسیاری از افعال ما نوعی دلالت دارد که در سیره و این‌ها به دلالت افعال ما به اموری می‌رسیم. سیره معصوم غیر از قول است که فعل و تقریر است. فعل معصوم دلالت‌هایی دارد. فعل هرکسی دلالت‌هایی دارد. وقتی مثلاً او را در آغوش می‌گیرد و برایش بلند می‌شود عرف برداشت می‌کند که نوعی محبت قلبیه وجود دارد درحالی‌که این‌طور محبتی وجود ندارد. این قسم سوم کذب بر آن صدق می‌کند یا نه محل تردید است. موضعی که اتخاذ کردیم در بحث کذب نمی‌دانم چیست. محل تردید است ممکن است بگوییم این‌ها کذب نیست.

سؤال: فضای بحث بگوییم مؤمنین است

جواب: الآن کلی‌تر است. بحث نیست که کجا محبت واجب یا مستحب است. اقدامی می‌کند که مطابق واقع نیست. از این حیث بحث می‌کنیم. از اصل بحث فاصله گرفتیم روی قاعده کلی آمدیم که اینجا مصداق پیدا می‌کند. افعالی که دلالات التزامیه ای دارد و چیزهایی را حکایت می‌کند و برداشت‌هایی را عرف استفاده می‌کند که مطابق با واقع نیست. او حرف نزده ولی عمل او این‌طور است یا سخنی که می‌گوید مدلول التزامی کلامش نیست ولی نوع حرف زدن مدلول التزامی دارد. این هم مدلول‌هایی است که روی سخن به‌عنوان یک فعل مترتب می‌شود. نه سخن به‌عنوان مدلول. این هم مدالیل متخذه از فعل شخص است که منطبق بر واقع نیست. در اینجا اینکه کذب صادق باشد تردیدی وجود داشت. احتمالاً ادله کذب این را نگیرد. گرچه احتمالی می‌دادیم که کذب شاید این را بگیرد ولی ظاهراً مطمئن به این نشدیم که ادله کذب این را بگیرد. ادله‌ای به‌عنوان نفاق یا ذووجهین و این‌ها داریم. ذولسانین و ذووجهین در روایات آمده که باید بررسی بیشتر کرد. شاید در آن‌ها اطلاقی نداشته باشیم که مطلق النفاق حرام است. نفاق اعتقادی و بعضی مدارج نفاق دلیل بر حرمتش داریم اما مطلق نفاق این‌طور که به ذهنم می‌آید نمی‌توانیم بگوییم حرام است. ذووجهین و ذولسانین هم ظاهراً بینشان دلیلی مطلق برای حرمت نباشد. بله نفاق ذووجهین و ذولسانین اطلاقاتی دارد که این موارد را بگیرد و کراهت را ثابت کند. این‌که طوری عمل می‌کند که در دل خبری نیست. کراهتش از باب درجاتی از نفاق بعید نیست اما حرمتش شاید نشود اثبات کرد.

سؤال: قدر متیقن این است که در دل بغض دارد در بیرون این رفتار را نشان می‌دهد چون اگر در دل حالت یکسان داشته باشد شاید زمینه‌ساز باشد که به سمت محبت واقعی گرایش پیدا کند.

جواب: صور فرق می‌کند. در صورت اول در دلش محبت نیست می‌گوید دوستت دارم و بغض ندارد. این هم کذب است.

سؤال: پس ادله‌ای که می‌گویند خودت را وادار به کاری کن تا خلق درون تو به وجود بیاید.

جواب: در رفتار عیبی ندارد من در قول می‌گویم. لذا صورت سوم گفتیم حرام نیست مکروه است ممکن است مخصص و مقیدی داشته باشد که عرض خواهم کرد.

سؤال: بحث قصدش هم نکته‌ای است. واقعاً می‌خواهد اغراء به جهل کند یا گاهی می‌خواهد بگوید دوستت دارم که دوستش داشته باشد.

جواب: این‌ها امور قصدیه نیست. واقعیتی است که منتقل می‌کند ولی فی‌الواقع نیست. همین‌که انجام می‌دهد اگر قصد ندارد معذور می‌شود.

سؤال: این در مواردی است که قصد دروغ هم دارد و خارج می‌شود یا عام است.

جواب: پیچیده است در کذب مراجعه کنید. بحث کلی است وقتی اخبار می‌دهد آیا قصد مقومش است یا نه. اگر عناوین قصدیه نباشد قصد فقط منجز تکلیف است. مگر اینکه کسی بگوید اخبار عنوان قصدی است یادم هست که بحث کردیم. این هم از صوری است که اینجا مطرح است ازلحاظ قاعده کلیه.

در روایاتی هم که اینجا بود به دلیل اینکه سند هیچ‌کدام تمام نبود و ظاهرش هم بیشتر صورت اول و دوم بود بعضی صور حالت سوم را هم می‌گیرد اما چون هیچ‌کدام بخصوصها تمام نبود بیش از کراهت نمی‌شود استفاده کرد. منتها در صورت اول و دوم نیازی به این روایات نداریم طبق قاعده حرام است. چه به مدلول مطابقی یا التزامی خلاف آنچه در قلبش وجود دارد اظهار کند؛ اما آنچه در قسم سوم قرار می‌گیرد شاید بیش از کراهت نشود استفاده کرد. از این روایات هم به دلیل ضعف سندی و دلالی شاید نشود اطلاقی استفاده کرد که شامل صورت سوم شود.

سؤال: کلاً کذب مدالیل رفتاری که کذب هستند مشمول عنوان کذب نمی‌دانید؟

جواب: تردید داشتیم نمی‌دانم موضع نهایی‌مان چه بود.

سؤال: مثالی که می‌زنند کسی که از روی تقلب در امتحان جواب سؤال را می‌دهد، این گویی مدلول التزامی پاسخ این است که جواب را بلدم.

جواب: مطمئن نشدیم این اطلاقات را می‌گیرد البته در تقلب عناوین دیگری هم وجود دارد. به نظرم می‌آید به نتیجه نرسیدیم.

سؤال: پس الغاء خصوصیت نمی‌شود. گفتار بعید است که نکته‌ای در حرمت داشته باشد.

جواب: همین را هم نتوانستیم بحث کنیم. شاید عنایتی است که در گفتار به‌صراحت و التزام عمل کند. ولی در عمل الغاء خصوصیت نشد.

## وجود مخصص در مسئله

اما ممکن است کسی در اینجا این احتمال یک مخصص‌هایی برای این مسئله بدهد. بگوید علی‌رغم اینکه طبق قاعده در صورت اول و دوم باشد و قول باشد حرام است و در صورت دوم هم حتماً کراهت دارد و عمل را این‌طور نشان دهد ولی درواقع نباشد کراهتش قطعی است. صورت اول و دوم حرمت و صورت سوم کراهت است ولی ممکن است کسی بگوید که این مواردی از این‌ها و از این عمومات و قاعده‌ای که در سه فرض گفتیم استثنا خورده است و ازجمله در ارتباط با انسان‌های ناصالح و منافق و امثال این‌ها. مثلاً این روایت را ملاحظه کنید: در ص 138 کتاب المحبه هست:

«وَ رَوَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ ع‏ يَا إِسْحَاقُ صَانِعِ‏ الْمُنَافِقَ‏ بِلِسَانِكَ‏ وَ أَخْلِصْ وُدَّكَ لِلْمُؤْمِنِ وَ إِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَأَحْسِنْ مُجَالَسَتَهُ».[[10]](#footnote-10)

سندی دارد. محمد ابن علی ابن حسین بابویه عن ابیه عن سعد ابن عبد الله عن ایوب ابن نوح و یعقوب ابن یزید، و روی ابن ابی عمیر عن اسحاق ابن عمار. ظاهراً سندش معتبر باشد. در من لا یحضر است. صانع المنافق یعنی با او بساز. در وسائل و کتب دیگر هم همین روایت آمده است. شاید این مضمون که اصلش در من لایحضر بود بحار هم نقل کرده‌اند در اختصاص هم آمده است؛ که یا اسحاق صانع المنافق شاید روایت دیگری باشد.

سؤال: مرحوم صدوق با سند کامل در امالی هم دارند.

جواب: بله ممکن.

مضامین دیگر هم وجود دارد.

«صانع المنافق بلسانك، و أخلص مودّتك للمؤمن، و لا تجاوز صدقاتك‏ إلى‏ كافر».[[11]](#footnote-11)

1. [كنز العمال، المتقي الهندي، ج9، ص27.](http://lib.efatwa.ir/43321/9/27/%D8%A7%D9%84%D9%88%D8%AF) [↑](#footnote-ref-1)
2. [كنز العمال، المتقي الهندي، ج9، ص27.](http://lib.efatwa.ir/43321/9/27/%20%D8%A7%D9%84%D8%A5%D8%AE%D8%A7%D8%A1%20) [↑](#footnote-ref-2)
3. . [تفسير العياشي، العياشي، محمد بن مسعود، ج 1، ص 179.](http://lib.eshia.ir/12013/1/179/%D8%BA%D8%B4%D8%A7) [↑](#footnote-ref-3)
4. . [ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، الشيخ الصدوق، ج 1، ص 242.](http://lib.eshia.ir/15151/1/242/%D8%AA%D9%8E%D9%82%D9%8E%D8%A7%D8%B7%D9%8E%D8%B9%D9%8E%D8%AA%D9%90%20%D8%A7%D9%84%D9%92%D8%A3%D9%8E%D8%B1%D9%92%D8%AD%D9%8E%D8%A7%D9%85%D9%8F) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [منية المريد، الشهيد الثاني، ج 1، ص 334.](http://lib.eshia.ir/15265/1/334/%D8%A8%D8%A7%D9%84%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%86) [↑](#footnote-ref-5)
6. . [قصص الانبياء، الراوندي، قطب الدين، ج 1، ص 199.](http://lib.eshia.ir/27025/1/199/%D8%A7%D9%84%D8%BA%D8%B4%D9%91) [↑](#footnote-ref-6)
7. . [غرر الحكم و درر الكلم، التميمي الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج 1، ص 379.](http://lib.eshia.ir/71401/1/379/%D9%85%D8%AA%D9%88%D8%AF%D9%91%D8%AF%20%D9%85%D8%AA%D8%B5%D9%86%D9%91%D8%B9) [↑](#footnote-ref-7)
8. . [نهج البلاغه، فیض‌الاسلام اصفهانی، علی‌نقی، ج 2، ص 324، خطبه 108.](http://lib.eshia.ir/11479/2/324/%D9%81%D9%8E%D8%A7%D8%B6%D9%8E) [↑](#footnote-ref-8)
9. . [نهج البلاغه، فیض‌الاسلام اصفهانی، علی‌نقی، ج 2، ص 324، خطبه 108.](http://lib.eshia.ir/11479/2/324/%D8%AA%D9%8E%D8%AD%D9%8E%D8%A7%D8%A8%D9%91%D9%8F%D9%88%D8%A7) [↑](#footnote-ref-9)
10. . [من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج 4، ص 404.](http://lib.eshia.ir/11021/4/404/%D9%88%D8%AF%D9%83%20) [↑](#footnote-ref-10)
11. . **عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال مستدرك سيدة النساء إلى الإمام الجواد؛ ج‏19-الباقر ع؛ ص 205** [↑](#footnote-ref-11)